

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مباحث قبل:

بحث در جلسات قبل، پیرامون تمایز فقه و اخلاق بود.

مقصود اصلی کشف اختلافاتی است که بین این دو وجود دارد؛ اختلاف در ناحیه ملاکات، یا در ناحیه استدلالات و یا در غایات آنها.

نتیجه اختلافات این می‌شود که فقیه در هنگام استنباط حکم شرعی، لازم نیست - و نباید - به این نکته توجه کند که آیا این حکم، با اخلاق سازگاری دارد یا نه؟

توهم ترجیح اخلاق بر فقه:

بعضی‌ها یک توهمی دارند و می‌پندارند «هر جا حکم فقهی با اخلاق سازگاری نداشت، باید آن حکم فقهی را کنار گذاشت».

بعضی از آقایان هم به این مطلب تصریح کرده‌اند که «هرجا فقه با اخلاق تعارض پیدا کرد، اخلاق مقدم است؛ باید اخلاق را اخذ کنیم و فقه را کنار بگذاریم»

البته مقصودشان غالباً تعارض در مسائل حکومتی و مسائل اجتماعی و امثال این‌هاست. مثلاً می‌گویند «اعدام با اخلاق سازگاری ندارد؛ رجم با اخلاق سازگاری ندارد». یعنی تصریح می‌کنند که به یک معنا تمام جزائیات اسلام را با اخلاق ناسازگار می‌دانند.

انسان وقتی این مطالب را رصد می‌کند، می‌بیند - در کمال تعجب - قبلاً می‌گفتند «این احکام با حقوق بشر سازگاری ندارد؛ حقوق بشر اجازه نمی‌دهد دست کسی که دزدی کرده را قطع کنیم؛ حقوق بشر اجازه اعدام نمی‌دهد»

آن وقت به آن‌ها گفته می‌شد: «ما در استنباط احکام چه کار به حقوق بشر داریم؟ مگر نه اینکه اسلام برای ما ملاک است؟»

آمدند یک چیز دیگری جعل کردند و از راه دیگری وارد شدند و گفتند: «مگر اسلام اخلاق ندارد؟ هر حکم فقهی که با اخلاق سازگاری ندارد مردود است! در نتیجه جزائاتی مانند اعدام، قطع ید و شلاق زدن باید تعطیل شود! به چه دلیل کسی را که شراب خورده شلاق بزنیم؟ او مریض است و باید درمان شود نه اینکه شلاق بخورد!»

حتی درباره قتل، که فقه و اسلام صراحتاً می‌گوید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» [1]، این‌ها صراحتاً قصاص را انکار می‌کنند.

اگر یادتان باشد در زمان امام، نهضت آزادی یا جبهه ملی (که الان دقیقاً خاطرم نیست کدامشان بود؟) این مطلب را انکار کردند و امام شدیداً حکم به کفر آن‌ها داد!

می‌گویند: «قصاص با اخلاق سازگاری ندارد؛ قاتل، مریض است و باید او را معالجه کرد؛ باید از او پرستاری و نگهداری کرد تا سالم شود!»

توهم ترجیح اخلاق بر احکام اجتماعی اسلام؛

این حرف، آرام‌آرام به مسائل اجتماعی هم کشیده می‌شود؛ می‌گویند: «به چه دلیل فقیه جامع‌الشرایط بر مردم ولایت داشته باشد؟ این با اخلاق سازگاری ندارد، با مبانی اخلاقی سازگاری ندارد.»

وقتی رنگ استدلال این‌ها این‌طور می‌شود، باید دقیق مسئله را بیان کنیم تا ریشه شبهات پاسخ داده شود.

اخلاقی بودن فقه؛

در همین روزها در فرمایشات یکی از آقایان که در فضای مجازی منتشر شده، دیدم که گفته بودند: «فقه از اول تا آخر، اخلاقی است.»

این حرف، یعنی چه؟

چرا حرفی بزنیم که بعد نتوانیم پاسخ بدهیم؟

کجای فقه از اول تا آخر اخلاقی است؟

آیا قصاص اخلاقی است؟ قطعاً اخلاقی است؛ تازیانه زدن بر شراب‌خوار اخلاقی است؟

وقتی چنین حرفی ادعا شود، آنها می‌آیند سراغ نکاح و طلاق و امثال آن؛ و می‌گویند: «ازدواج دوم، اخلاقی نیست؛ چون موجب ناراحتی زن اول می‌شود. پس باید در فقه ممنوع شود!»

آیا می‌توان چنین حرفی را پذیرفت؟

اسلام به مرد می‌گوید «مراقب باش؛ این زن دست تو امانت است؛ مبدا او را ناراحت کنی»

این، اخلاقی است. اما از جهت فقهی، حقّ مرد این است که می‌تواند ازدواج دوم داشته باشد!

آیا می‌توان گفت «این حکم در صدر اسلام با اخلاق منافات نداشت؛ اما الان با اخلاق منافات دارد؛ و باید حذف شود!»

آیا می‌شود به این‌ها ملتزم شد؟

در مثال دیگر می‌گویند: «ممنوعیت خروج زن از منزل بدون اذن شوهر، اخلاقی نیست.»

از طرف دیگر مسئله کرامت زن را بهانه کرده و می‌گویند «این حکم با کرامت زن سازگاری ندارد»

رنگ و بوی استدلالی هم به آن می‌دهند و می‌گویند: «هر حکم فقهی که با اخلاق سازگاری ندارد، باید فاتحه‌اش را خواند و کنار گذاشت.»

رابطه دین، فقه و اخلاق؛

به نظر می‌رسد که این حرف‌ها ناشی از عدم علمیت و عدم تعمّق است. اگر فقیه، فقیه باشد، می‌داند که فقه ملاکات و ضوابطی دارد، و اخلاق نیز ضوابط خاص خود را دارد.

ما دین را فقط فقه نمی‌دانیم؛ هیچ فقیهی نمی‌گوید: «دین یعنی فقه!» بلکه دین، مجموعه‌ای مرکب از اعتقادات، احکام و اخلاق

این همه روحانیت و فقها زحمت کشیده‌اند و حکومت اسلامی برپا شده؛ حالا این حکومت اسلامی به هر دلیلی - به جهت ضعف مجری‌ها، یا دشمنی دشمنان داخلی و خارجی، یا بی‌مدیریتی‌ها، یا هر دلیل دیگری- نتوانسته عدالت کامل را برقرار کند، آیا باید نفی آثار حکومت کنیم و بگوییم اگر عدالت نشد، دیگر هیچ فایده‌ای ندارد؛ این حرف‌ها در کلماتشان هست. انسان وقتی

این حرف‌ها را می‌خواند، تعجب می‌کند؛ این‌ها کجا تفقه پیدا کرده‌اند؟

این حرف غلط است. نمی‌توان اسلام را در عدالت و امثال آن خلاصه کرد. نمی‌توان گفت «اگر نتوانستید عدالت را برقرار کنید، حکومت کنید؛ و اگر نتوانستید، جمع کنید بروید».

این حرف یعنی چه؟

باید دین را مطرح کرد؛ ابعاد دین را مطرح کرد؛ ارزش‌ها را مطرح کرد.

بله؛ مسلماً باید به دنبال برقراری عدالت بود. اما اگر نتوانستیم عدالت را برقرار کنیم، آیا باید سقف را خراب کنیم؟ این حکومت دینی را خراب کنیم و بگوییم ارزش ندارد؟

2. وجوب جهاد با نفس

صاحب وسائل ره در جلد پانزدهم در کتاب جهاد، در عنوان باب اول از ابواب جهاد النفس می‌فرماید: «باب وجوبه». عناوینی که صاحب وسائل برای ابواب آورده، حکم و فتوای خود ایشان است.

اولین روایت از این باب، روایت معروفی است که سکونی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند:

«إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ سَرِيَّةً، فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرَحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ. فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ.» [3]

صاحب وسائل از این روایت استفاده و بر اساس آن، حکم فقهی استنباط کرده است. حالا سؤال می‌کنیم: هذا الحديث، فقهی أو اخلاقی؟

اگر این حدیث، فقهی باشد و حکم به وجوب کنیم، لازمه‌اش آن است که بسیاری از مردم عاصی باشند؛ مردمی داریم که نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، خمس و زکاتشان را می‌دهند، حج می‌روند، ولی از جهاد نفس هیچ خبری در آن‌ها نیست. آیا این‌ها ترک واجب می‌کنند؟

نه! جهاد النفس، واجب اخلاقی است؛ نه واجب فقهی.

در این باب، حدود ده روایت ذکر شده که همه را برای وجوب جهاد با نفس آورده‌اند.

ما در بحث‌های اخلاقی این باب جهاد النفس را مطرح کردیم؛ به نظرم آن‌جا هم به همین عنوان فقهی گفتیم. صاحب وسائل می‌گوید «واجب است». اما این وجوب، وجوب اخلاقی دارد.

در همین کتاب به باب «الفروض علی الجوارح» می‌رسد. در این باب هم بعضی فقهی است، بعضی اخلاقی. ذیل آیه شریفه: «إِنَّ السَّمْعَ وَالبَصَرَ وَالفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» [4] (که در بحث قبلی ما یعنی شمول احکام تکلیفی نسبت به افعال قلبی-

فؤاد همان قلب است- هم می‌آید) روایات مفصلی نقل کرده:

قال عليه السلام: «يُسْأَلُ السَّمْعُ عَمَّا سَمِعَ، وَالبَصَرُ عَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ، وَالفُؤَادُ عَمَّا عَقَدَ عَلَيْهِ.» [5]

این حدیث در آن بحث قبلی، باید اضافه شود.

3. کسب صفات حمیده‌ی اخلاقی؛

بعد از این، می‌رسد به روایات باب «باب استحباب ملازمة الصفات الحميدة»؛ هرچه به عنوان صفات حمیده باشد، از مکارم

اخلاق به حساب می‌آید.

روایت اول این باب، از امام صادق علیه‌السلام است که عبدالله بن مسکان نقل می‌کند:

«إِنَّ اللَّهَ خَصَّ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَاْمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ، فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَاحْمَدُوا اللَّهَ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِي زِيَادَةِ مِنْهَا.» [6]

خودتان را بررسی کنید؛ اگر دیدید این ویژگی‌ها در شما وجود دارد، خدا را شکر کنید. آن مکارمی که پیامبر خدا داشته چیست؟ ده ویژگی است:

«الْيَقِينُ، وَالْقَنَاعَةُ، وَالصَّبْرُ، وَالشُّكْرُ، وَالْحِلْمُ، وَحُسْنُ الْخُلُقِ، وَالسَّخَاءُ، وَالْغَيْرَةُ، وَالشَّجَاعَةُ، وَالْمُرُوءَةُ.»
صاحب وسائل می‌گوید تمام این مکارم اخلاقی، مستحب‌اند.

بعد از این هم، ابواب متعددی دارد؛ باب «استحباب التفكير فيما يوجب الاعتبار والعمل» و باب «وجوب اليقين بالله في الرزق و العمر و النفع و الضرر» و باب «استحباب كثرة البكاء من خشية الله». تا آنجا که می‌رسد مثلاً می‌رسد به باب «وجوب الورع». آیا این وجوب شرعی است؟

معمولاً می‌گویند تقوا و ورع تفاوت دارند؛ ورع آنست که انسان در مشتهات هم وارد نشود؛ اگر چیزی شبهه‌ناک است، از شنیدنش، از نگاه کردنش، از خوردنش، اجتناب کند.

حالا فقه در مورد ورع چه می‌گوید؟ در مورد شبهات چه می‌گوید؟
فقه می‌گوید در شبهات موضوعی اجتناب لازم نیست. هرچند از جهت اخلاقی اجتناب لازم است؛ ورع لازم است. این همان چیزی است که در ذهن اولیه ماست.

اما صاحب وسائل در عنوان باب بیست و یکم می‌گوید: «باب وجوب الورع»
در حدیث دوم این باب، از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌شود که فرمود: «أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ» [7]

اگر به ظاهر روایت، «تقوا» را انجام واجبات و ترک محرمات بگیریم، وجوب فقهی‌اش روشن است. اما ورع چطور؟ آیا ورع واجب فقهی است؟ نه! بلکه واجب اخلاقی است.
چنانکه واجبات اخلاقی بسیاری مانند ورع داریم؛ وجوب جهاد با نفس؛ که ورع یکی از مصادیق آن است. وجوب یا استحباب تزئین نفس به مکارم اخلاق - که در بعضی ابواب، عنوان استحباب آمده - و موارد دیگر.
همه این‌ها جنبه اخلاقی دارد.

اخلاق و مستحبات؛

سوالی وجود دارد که آیا ما می‌توانیم بگوئیم هر عمل اخلاقی مستحب است یا هر عمل مستحب، اخلاقی است؟

خیر؛ هر عمل اخلاقی، الزاماً استحباب ندارد. چنانکه عمل مستحب هم ممکن است اخلاقی نباشد!

بعضی از امور اخلاقی مستحب نیست؛ مثلاً در غذا خوردن، اخلاق می‌گوید «به لقمه دیگری نگاه نکن» نگاه نکن به اینکه در

[7] - وسائل الشيعة، ج15، ص: 243